

بشرین بیداری شب برسد و ح است - اولاً - شب را نیز اگر عالم
بگذارد - و این بیداری از هر بیداری افضل است - دوم
به تسبیح و تهلیل و استغفار شب را بسر کند سوم - بیداری
مباح که گفتگوی و دست نماند و رای کذب و باطل - و اگر قادر باشد
مذاکره علم کند - و در نه فائده آن بیداری را به تسبیح و تهلیل
با شکر کند :

باک نیست عالم را با طهارت علم خود بر عوام تا عوام از و نفع
یاب شوند - و علم با ناسر محبوب است در حضرت خداوند کریم را
و لیکن چون فقه هیچ علم دیگر نیست - لمانی العالمگیری - ثم ان العلم
علی الانواع و کل ذلک عند الله حسن و ذلک لیس کالذقه :

باید که اقتصار کند طالب العلم بر محض فقه - و علم کلام و حکمت و شائلی
معالجین را بیاموزد - و طالب علم فرض است بقدر شرائع و ضروریات
آن چون احکام : وضو و نماز و روزه و جز آن - و مادرای آن چون احکام همیشه
و غیر ذلک که تعلم آن فرض نیست اما آموختن افضل است -
تعلم فنون منقولات بقدر ضرورت و است - و تفتیش کثیر آن
فنون مذموم - همچنین علم فلاسفه قبل تبحر علوم دینی آموختن مذموم
علم بر سه قسم است - اولاً - علم نافع که تحصیل آن واجب چون
علم معرفت معبود و مخلوق بودن جمیع اشیا و بعد تعالی بی جا طلال
و غیر آن - دوم - مباح چون علم طلال : عوام داند و نهی و جز آن - سوم -
حرام چون علم سحر و غایبات و نجوم ماورای قدر ضرورت : غیره -
و فقه ما علم مناظره و مجادله را نیز بدان شامل کرده اند :

زبان عربی افضل است از جمیع زبانها - و زبان عربی زبان اهل
بهشت است - هر که آموخت علم عربی را و تعلیم کردی غیرم را علم عربی
ما جو ر خواهد شد - لها فی العالمگیری - العربیة افضل علی مائر
اللسن و هو لسان اهل الجنة فمن تعلمها او یعلم فیرة فهو ما جوو -
و همچنین است در سراجیه و قاضینخان

علم باید آموخت از استاد امین - و طالب علم فقه و مذاکره آن بهتر
است از جمیع عبادات نافله اگر نیت خالصه کوبه الله باشد - و اگر
قادر نباشد کسی بر صحبت نیت معینانند اگر فقه افضل است
ادستاد باید که بخوبی نباشد بدان کتاب و در سن - و طالب
العلم باید که تعظیم علم و کتاب و او سناد کند - و پاک باشد از
نجاست و عیثش بازی - و گوشه گزین باشد از زمان - و اگر با جاهلی
سنازعت افتد از انصاف درنگردد که فرق مابین جاهل و عالم باشد -
و تعظیم اهل ادستاد نیز بر شاگرد ضرور
حق ادستاد مقدم است بر حق والدین و جمیع مسلمانان
با جماع مفتی به

تحقیق علم افضل است از خواندن قل هو الله یا سبحان یا بار - و
تعلیم فقه افضل است از تعلیم تمام قرآن
اگر شخصی قادر باشد بتعلیم علم و منزه قادر باشد برینکه همه روز و همه
شب نماز گذارد - درین حالت نیز افضل و اولی است که شب و روز
را بنه کرده علم بگذارد - و تعلیم همه قرآن افضل است از نماز نوازل -
لها فی العالمگیری - تعلیم الفقه اولی من تعلیم تمام القسوان -

و ایضا فیہ - النظر فی العلم افضل من قراءة قل هو الله أحد خمسة
الاف مرة - و ایضا فیہ - الرجل اذا امکنه ان یصلی باللیل وینظر
بالنهار فی العلم فان کان له ذهن ینعلم و یعقل الزیادة فالنظر
فی العلم افضل من الصلوة - و تعلیم تمام القرآن افضل من صلوة
التطوع ،

یک روزه طالب علم بقدر فرض بهتر است از عبادت ده هزار سال -
ولیکن هر که طالب علم خواهد کرد برای ریا و سمع خداوند کریم
عذابش خواهد کرد بانواع عذاب در جهنم - و نخواهد گذاشت هیچ
خدایی را بر او که نخواهد کرد - لها فی الفتاوی السراجیة - روی انه سم
قال طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و یوم فی طلب
العلم افضل عند الله تعالی من عبادة عشرة الاف سنة - و روی
انه سم قال من تعلم العلم ریاة او سمعة لم یکن فی النار احد
اشد عذابا منه و لیس نوع من انواع العذاب فیها الا یعذب به ،
و نیز علم میده است . طلب زنده میشود - و بعد از آن کم قوت است -
چون درس داده شود قوی میگردد - ولیکن محبوب می ماند - پس از
مناظره با موافق و مخالف کشف حجاب می شود - مگر عقیم باشد -
و از عمل نتیجہ علم بر آید - و تفقه باید کرد تا زمانیکه سیاه نشود
اصی نکاح نکرده باشد - لها فی الفتاوی السراجیة - و من بعض
الصحابه قال تفقهوا قبل ان تمود و اقیل معناة تزوجوا - قال
ابو نصر بن محمد بن سلام البلخی العلم مینته حیاته الطلب
فاذا احیی فهو ضعیف قوته الدرس فاذا قوی فهو محتجب کشفه

المناظرة مع الموافق والمخالف فاذا انكشف فهو عقيم
 فتتاجه العمل - آه - صاحب القسطلانی در شرح تسودوا فرموده
 که معنی تسودوا منحصر بر نکاح نیست - هموم مشاغل و نکاح را
 شامل است - لمافی القسطلانی - ولا وجه لمن خصه بالزوج
 لان السيادة اهم لانها قد يكون به وبغيره من الاشياء
 الشاغلة - آه - اگر تمام اراده حصول ثواب دارد و قصد عیان
 انبیاءم داشته باشد باید که لحاظ پنج چیز دارد - اولاً - اجرت
 شرط در سس نماند - بلکه هر چه هر که دهد بگیرد و هر که ندهد نگیرد -
 ثانیاً - باید که ظاهر باشد و باد فو - ثالثاً - قاضی باشد در تعلیم
 و مقبل باشد در عیان - رابعاً - عدل کند مابین طفلان اگر بچنگند - و
 مائل نباشد بسوی طفلان اغنیاء از طفلان فقرا - خامساً - نرند طفلان
 را چنانکه داغ شود در بدن شان - و از حد در نگیرد - و احاطه
 در قیامت از ان باز پرس کرده خواهند شد ،
 مردان را ایستاده بول کردن بعضی جائز دانسته اند - و بعضی
 مکروه گفته اند - و اصح آنست که بلا ضرر جائز نیست ،
 بر باد کردن مال بلا فایده مکروه است ،
 خواستن موت بر تنگی روزگار و غیره مکروه - و بحفظ عن المعصية
 مکروه نیست ،
 مستحب است که حین زلزله از خانه بدر شده در فشار رود ،
 در حالت شوع و باد در جانی راضی بر فضا بوده اگر از آنجا خارج
 و بجای دیگر داخل شود مکروه نیست ،

مؤمنان باید با همه خنده دستان باشند - و علامت مؤمن همیشه
خندان ردنی است - و باید که با همگنان خوش خوشی کلام کند -
و باید که بعد از طلوع فجر تا نماز ذکر خیر کند - و همین حکم است تا
طلوع شمس

خندیدن در مصیبت کسی مکروه است

در ماه صفر که اعیان چون نکاح و غیره نکردن فعل جاہلان است
و مکروه - و همچنین در ایام نحس اهل نجوم - و اعتماد بر آن کردن
حرام و تهمت بر شتر یعت است

اگر پدر از میان پسران صالح خود یک پسر را املاک
خود بدهد کند گناهگار خواهد شد - و اگر از میان پسران خود شش پسر
صالح را بدهد کند گناهگار نخواهد شد

آبریزی در راه برای تسکین غیلم جائز است - و زاید بر آن فصول
قد کردن جانوران در قفس ناجز

برداشتن اسب را بر غر و خوردن اسب و دیگر بهائم را بر بهائم
دیگر جائز است

خناق و ساعراقتل باید کرد که توبه شان مقبول نیست - همچنین
زندیق متکبر معروف را

بر آب جاری بول کردن مکروه است

مردم ذی اهل را در ویدی همگنان غسل کردن مکروه است که
بدان اظهار جماعت می شود و این بعید از مردت است

لعاب دهن زن مرد را و لعاب دهن مرد زن را خوردن
مکروه است.

اگر گس در آب افته باید که هر دو پرش را در آب تر کند که
در یک پرش شفا و در پر دیگرش آزار است.
خواب بر سینه کردن نباید.

چراغ بعد نوم در خانه روشن نباید داشت.

در مسأله کشیدن تنباکو اختلاف است - اصح آنست که حلال
است - لهما فی نهایته المرأه - شرح الهمدایه - هذا التثنی مباح علی الاصل
داخل تحت احکام النبا قات التي تضر بمزاج بعض
الناس فیحرم علیهم للتضرر به لاهو بعینه حرام علیهم اذ لم
یرد فیہ بخصوصه نص - وایضاً فیہ - وان التثنی لم یرد فیہ نص
فی کتاب الله تعالی - الی آخر القول - فلا دلیل علی کراهته مند
المقلدین و المجتهدین و امثالنا و الحاصل ان الاحتیاط لكل احد
والذی یجب علی کل انسان عدم القول بحرمه هذا التثنی
ولا بکراهته معاً.

مکروه است مسلمانان را رفتن در میخانه و غیر ذلک چرا که اینجا
مجمع شیاطین است.

در ظروف مشرکین اگر کسی ناشسته بخورد گنہگار نخواهد
شد ولیکن شسته خوردن بهتر است.

در ضیافت کافر رفتن و کافر را دعوت کردن باعث قرابت
درست است.

مصافحه با یهود و نصارا کردن در سنت است - بخلاف مشرکین
 که گر با ایشان مصافحه کرده شود باید دست را بشوید ،
 اگر زن یا مرد را والدین کافر باشند نفقه دادن و پایشان
 ملایمت کردن باید - و به ملاقاتشان رفتن جایز است ،
 و اگر ایشان ترغیب دین خودشان کنند پس زیادت نکردن هم جایز است ،
 در عیادت ذمی و فاسق رفتن جایز است ،
 کسب بقدر ضرورت نفس و عیال و ادای دین فرض است -
 و برای نفقه عیال سنت - و مستحب زائد بر آن - و مباح زاید بر آن
 و برای تنجیل - دکمرده است برای تنقاخ و تکاثر اگر چه از مال حلال باشد ،
 بودن خوراک یک روز پیش خود سوال حلال نیست - و
 از سوال مال جمع کردن نخبث است ،
 کسب از حرام مصیبت است چون کسب سر و دگو بینندگان و
 زشوت خواران و سود خواران که حرام است ،
 بهترین کسب - اول - جهاد ثم تجارت ثم زراعت ثم صنعت ،
 سگ دیوانه را قتل باید کرد - و سگ برای حفاظت خود و برای
 حفاظت زرع و برای شکار پروردن و بخانه خود داشتن جایز است ،
 اگر کسی با بهائم غیر ماکول اللحم و طی کند آنرا ذبح کرده سوخته
 انداخته خواهد شد ، و اگر جانور ماکول اللحم باشد ذبح کرده خواهد شد
 سوختن ضرور نیست - و خوردن آن جانور درست است - لمانی
 العالمگیری - رجل و طی بهیمة قال ابو حنیفة رح ان كانت
 البهیمة للواطی یقال له اذ بحها و احرقها الی آخر القول ان

لم تكن ماكول اللحم - وان كانت ماكول اللحم بذمه ولا يحرق
 كذا في فتاوی قاضیخان - وایضافیه - واما بهذا الفعل لا یحرم اكل
 الحيوان الماكول - كذا في خزائن الفتاوی

جانوران ذی روح را در آتش نباید سوخت و با آفتاب نهاده زدن
 درست نیست

سپس رازنده گذاشتن مباح و لیکن بعینه از ادب است
 صحبت با کسیکه نماز نمی گذارد و داشتن جائز نیست اگر چه زوجه هم
 باشد - و اگر شوهر نماز نمی خواند صحبت زوجه با او مکروه نیست -

لما فی الاشباه والظایر - ویکره معاشره من لا یصلی ولو کان
 زوجته الا اذا كانت الزوج لا یصلی لم یکره للمرأة معاشرته
 اگر اموال پدر از خبیث باشد و وارث را حال آن معلوم باشد
 باید که آن مال بذمی حق و افس کند - یا اگر از حال ذی حق واقفیت
 نباشد بر پدر متوفی صدقه کند - و اگر وارث را از حال مال واقفیت
 نباشد که چون است بس برای او تصرف آن مال حلال است
 اگر خمر در وراثت یافده شود بدون سر که ساقش تقسیم
 بورش جائز نیست

اگر زوجه نصرانی باشد درون خانه خود صایب داشتن راز و
 وار نباشد - اما او بطریق خود درون خانه نماز گذاردن می تواند
 پدر در تعظیم مقدم است از مادر و مادر بخدمت گذاری
 مقدم است از پدر برای پسر

زنان می توانند که درون خانه خود سر برهنه باشند

لیکن احسن آنست که همیشه بر سر ضمار داشته باشند - و صیبر
 یک روزه نیز زمان را بلا محرم درست نیست - و جز مرد عاقل
 صبی و مبتوه لایعقل محرم شدن نمی تواند - ولکن با مردان صالح
 زمان سفر کردن می تواند - لها فی العالم کبری - قال حماد رح لا بأس
 للمرأة ان یسافر بغير محرم مع الصالحین ،

اگر شخصی که برودین باقیست ببرد پس اگر نیتش بادای آن
 دین بوده امید قویست که مواخذه بقیامت نشود ،

سخن گفتن در سجده و خاف جنازه و در بیت الخلاء و در هنگام
 وطنی مکروه است - لها فی الدر المختار - و یکره الکلام فی المسجد
 و خلف الجنائز و فی الخلاء و فی حالة الجماع - آه - و الله اعلم
 بالصدق و الصواب ،

پرتوهفتاد و چهارم

کتاب الفرائض

فرائض علمی است که شرعاً نصف علم دینیش نامند - زیرا که
 علم برد قسم است یکی متعلق بحیات انسان و دین متعلق
 بماتش - و علم فرائض بستر از موت هر فرد انسان بدو متعلق
 میگردد - ازین است که علم فرائض نصف علم دینی متحقق گردید -
 هر مسلمان را ازین علم و افضیت و عمل این علم خیلی ضروریست -
 چه اکثر کار و بار دنیوی نیز منحصر بر و افضیت این علم بوده است -
 بهد اقی حدیث شریف - تعلموا الفرائض و علموا الناس فانها

نصف العلم - نخستین از برای علم فرائض و اقفیت امور
چند از مبادی علم فرائض ضروری است - و آن اینکه

ارث بمعنی بقا است در لغت - و انتقال مال غیر بیسوی
غیر علی سببیاں قائم مقامی را شرعاً ارث نامند - و شخصی که که اموال خود
را گذاشته فوت کند او را مورث نامند - و قائم مقام مورث را دارث
گویند - و مالی که شخصی بجماعت خود مالک آن بوده فوت کند آن مال
را ارث و ترکه مینامند

به ترکه میت ۴ چهار حق متعلق بوده است - اول - دفن و کفن
میت - ثم ادای دین او - ثم ادای وصیت میت - پس اگر در
تنفیذ وصیت از کل ستر و که او جائز دارند جائز خواهد شد - ورنه از
ثابت ترکه وصیتش جاری خواهد گردید - و کفن میت بلاکم و پیش
از مال حلال میت داده خواهد شد - و پسر از هر در اثنت جاری
خواهد گردید - و وارثان میت حصم خود خواهند یافت

و وارثی که مورث خود را قتل نموده شرعاً مستحق عقوبت گردید
باشد او ترکه آن مورث نخواهد یافت - و آن گونه وارث را محروم
المیراث می نامند - و کافر می وارث مسلم می و مسلم می وارث کافر می
نمی شود - و باختلاف دارالاسلام و دارالحرب نیز در اثنت
جاری نمی شود - غلام و کنیز وارث مولی نمی شوند - ولیکن آنان
وارث مورث خود خواهند شد - مولی وارث غلام و کنیز خود
می شود

و فرضها یکی مذکور قرآن مجید است ۶ شش فرض است - اعمی

نصف - و ربع - و ثمن - و ثلث - و ثلثان - و سدس - و مستحق
 این شش سهم مفروضه چند قرابت داران نسبی اند - و دو
 خویشاوند صیبهی (اعمی اناکه میانه آنها بسبب نکاح صحیح شرعی
 قرابت مستحق شود - و آنانکه زن و شو)

اول - پدر

و سهام پدر (اولاً) باسر یا پسر سر میت سدس اعمی
 ششم حصه ترک بوده است - و (ثانیاً) با دختران و دختران
 سر میت پدر سدس خواهد یافت - و ما بقی با اعتبار
 عصوبت

و بدون اینان پدر عصبه محض بوده است - اعمی گیرنده جمیع ترک
 بوده است - و سوا می زن یا شوهر و مادر و چهره و اولاد میت دیگرے
 با پدر و ارث نمیشود

دوم - جد صحیح - و جد صحیح آنکس است که قرابت
 میت فیما بین او زنی داخل نشود - و او مانند پدر و ارث می شود
 اگر پدر نباشد - و با پدر و ارث نمیشود

سوم - برادران و خواهران اخیافی - که زاده مادر بغير نطقه پدر
 باشند - یعنی میت و ایشان اولاد یک مادر و دو پدر باشند -
 زن و مرد ایشان برابر حصه می یابند بوراقت - پس اگر برادر یا
 خواهر اخیافی یک تن باشد سدس می یابد - و زاده بر دادر
 ثلث یعنی سو عین حصه ترک می یابند - و با فرزند سر میت و با پدر
 و جد میت اینان و ارث نمیشوند

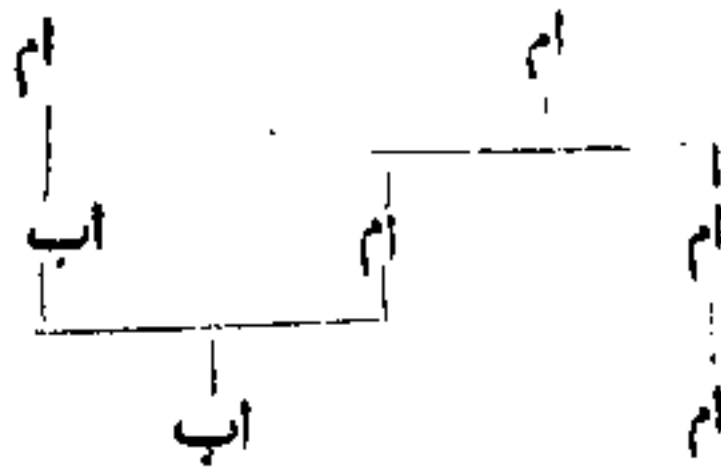
چهارم - دختران - واهه شان نصف ترک و زائده بر واهه
نشان یعنی دو سو عین حصه ترک خواهند یافت - و با پسر میت یعنی
برادر خود دختر عصبه خواهد شد - و نصف سهام پسر خواهد یافت
بمصدق الذکر مثل حظ الانثیین

پنجم - دختران پسر میت - که ایشان چون دختران میت
وارث میشوند - و با پسر و دو دختر صلبی میت ایشان وارث
نمی شوند - اگر پسر پسر بوده باشد پس با دو دختر صلبی
ایشان عصبه شده وارث خواهند شد - و با یک دختر صلبی ایشان
سهم خواهند یافت

ششم - مادر - و مادر با فرزند و فرزند پسر میت و در برادر
و دو خواهر هائقی با عینی یا اخیاقی سهم خواهد یافت - و زنده ثابت ترک
نصیب مادر است - و بعد از آن حصه زوجه یا شوهر مادر ثابت با عینی
خواهد یافت - و صورتش جزندو مسأله نیست - و آن اینکه -

م - ۴	م - ۶
زوجه	زوجه
۱	۱
اب	ام
۲	۱
	زوج
	۳
	۲

هفتم - جدّه صحیحه - اعنی مادر مادر و مادر پدر الی غیر
نهایه - حق شان سهم است یکی باشد یا زائده - مگر ادعای شان
با اعلی شان محروم المیراث می باشد
جرات پدر با پدر وارث نمیشوند - و جماع جرات با مادر وارث
نخواهند شد - صورت بسادی بدین طریق بوده است



هشتم - خواهران عینی - اگر یک خواهر عینی باشد نصف خواهد یافت - ورنه نشان - و اینان با دختران ماهبی و دختران پسر میت و برادران خود عصبه خواهند شد.

نهم - خواهران علاتی - اینان چون خواهران عینی وارث می شوند - و یا یک خواهر عینی سدرس خواهند یافت - و با دو خواهر عینی اینان وارث نمی شوند - و اگر برادرشان بوده باشد پس اینان عصبه وارث خواهند شد - و با برادران عینی جهام علاتی محروم المیراث اند - برادران و خواهران علاتی و عینی با پسر و پسر پسر و پدر و پدر میت هیچ حصه ترک نخواهند یافت.

دهم - زوج - یعنی شوهر - که با فرزند و فرزند پسر ربع یعنی چهارم حصه ترک - و بدون اینان نصف ترک نصیب ایشان است - یازدهم - زوجه - با فرزند و فرزند پسر ششم یعنی هفتمین حصه ترک و بدون اینان ربع ترک خواهند یافت.

دربیان عصبه

عصبه شرعاً آنکسان را گویند که برای شان کداهی حصه در قرآن شریف با تعیین مذکور نیست - اگر عصبه منقره باشد وارث

جميع مندرک ميشود - دور حالت اجتماع با ذوی الفروض بعد گرفت
حصه ذوی الفروض مابقی خواهد یافت ،

و عصبه برد و قسم اند - نسبی - و نسبی - و عصبه نسبی بر سه نوع
اند - عصبه بنفسه - و عصبه بغیره - و عصبه مع غیره ،

و عصبه بنفسه جز و امیت اهلی اولاد و اولاد پسر میت - و اصل
میت اهلی آبا و ابا ابا - و جز ابا اهلی اخوات دامن الاخ - و جز ابا
اهلی اعمام و ابناء می باشند ،

و در ترین عصبهات پسران و پسران پسر بطریق ترتیب
بوده اند - و آبا می اینان بر اولاد اینان غالب بوده اند - و بر قرابت
یک جهت قرابت دارد و جهت غالب خواهد بود ،

و عصبه بغیره آن زنانه که با مردان هر رجه خود عصبه می شوند -
چنانچه دختران با پسران - و دختران پسر با برادران خود -
و خواهران عیان و طالت با برادران خود ،

و عصبه مع بغیره آن زنانه که با زن دیگر عصبه می شوند - چون خواهران
با دختران ،

دوم عصبه نسبی و آنان مولی و وارث مولی اند که غلام و کنیز
خود را آزاد کرده بودند - و آن غلام و کنیز بلا وارث خود فوت کرده اند -
که در آن حالت آن مولی و وارث مولی عصبه اینان خواهند شد ،
و مقررله بالنسب - اعنی کسیکه میت ادرا بحیات خود فرزند خود گفته
باشد - اگر وارث و اقمی میت دیگر که امی نباشد پس این کس
وارث خواهد شد ،

در بیان حجب

هرگاه وراثت داری از حالی بحالی منتقل شود - یا وارثی وارث دیگر را از اخذ میراث بازدارد شرعاً آن طریقه تقسیم وراثت را حجب نامند - و آن حجب بر دو قسم است - یکی حجب نقصان - و دیگری حجب عمران - حجب نقصان آن است - که وارثی بوجود ورثه دیگر چیزی از حصه خود کم می یابد - چنانچه ذکرشان بالا رفت - چون مادر و غیره - و حجب عمران آن است که وارثی خویشاوند قریب خویشاوند بعید من جهت خود را محبوب برگرداند - اعمی و بردی قریب بعید برابر او وارث نمی شود - مگر برادران و خواهران اخیافی یا مادر نذر وارث می شوند - صاحب حجب عمران وارث دیگر را از حالی بحالی دیگر منتقل میکند - چون دو برادر و دو خواهر با پدر وارث نمی شوند - مگر مادر را از ثلث بسوی سندس می آرند - وارث محروم المیراث حصه وارث دیگر را کم و بیش کردن نمی تواند - اما محبوب المیراث حاجب وارث دیگری تواند شد

در بیان ذوی الارحام

وارثان بر سه قسم اند - ذوی الفروض - و عصبه - که بیشتر ذکرشان و بیان احوال شان نموده شده - ثم خویشان و قرابت داران قریب اند که اینان با ذوی الفروض و عصبه وارث نمی شوند - الا آنکه بازن یا شوهر وارث می شوند - این خویشان و ندان را شرعاً ذوی الارحام نامند - و آنان چهار صنف اند - جزء هیت - اعمی اولاد

دختران و اولاد دختران برسر - و اصل عیلت - اعمی اجداد فاسده ساقطه
 و جهات فاسده ساقطه - و جزو اب - اعمی اولاد دختران برادران یا اولاد
 دختران برسر برادران و اولاد خواهران برسر هم تیکه باشند - و جزو جد و جدو -
 اعمی خال و خاله و عم و عمو از طرف مادر و اولادشان الی غیر نهایی -
 و این هر چهار صنف یکی بعد دیگری وارث می شوند - اعمی بحیات
 اول ثانی و بحیات ثانی ثالث و بحیات ثالث رابع وارث نمی شود -
 و نیز وارث دو قرابتی از بر قرابتی دیگر جهت و اقرب بر ابع غالب
 خواهد بود - و نیز اولاد ذوی الفروض و عصبه بر اولاد ذوی الارحام
 پیشتر خواهند بود - و اگر درجه فروع و اصول تکرار واقع شود در آن
 هنگام دو نایب حصه برای اقربای جانب پدر و یک نایب حصه برای
 اقارب جانب مادر نصیب شان خواهد بود - و علیه الفتوی

در بیان خنثی

خنثی آنرا گویند که عضو علانت زن و مرد هر دو در شخص واحد موجود
 باشد - پس اگر از ذکر بول کند از ذکور - و اگر از فرج بول کند از نثین
 تصور خواهد شد - و اگر از هر دو جانب بول کند پس بر جانب اسبق
 حکم کرده خواهد شد - و در انت ایشان نیز بهمان لحاظ خواهد بود -
 و اگر از هر دو عضو یکسان پیشاب کند پس آن شخص را خنثی
 مشکل نامند - و باحاطه زن و مرد هر حصه که کمتر باشد همان حصه
 نصیب خنثی مشکل خواهد گردید

در بیان حمل

شخصی وارث دیگر و زوجه را گذاشته فوت کرده - اندرین حالت مناسب آن است که بعد وضع همان مال ترک تقسیم کرده شود - و اگر ورثه بآن راضی نشوند پس برای همان حصه یک پسر داشته خواهد شد - باورثه مختلفه درجه در است بطوری تقسیم کرده خواهد شد که ورثه دیگر محجوب شوند و باقی برای همان موجود خواهد بود -

مسائل متفرقه

اگر شخصی از خویشاوندان خود آنچنان گم گردید که سرافش یافته نمی شود - پس تا ۹۰ نود سال عمرا و او زنده بمال خود است - و بمال دیگری وارث نخواهد شد - و مرتد وارث مسلم نمی شود - و قید بان محاسب بحکم جمیع مسلمانان اند - اگر نفعه جهاقی از آفت سماوی برسد که خبر موت یکی بدیگری نرسید - پس ستره که هر مرد احد از آنان بر ورثه زنده اشان تقسیم خواهد شد - و از آنها یکی وارث دیگری خواهد شد - و اگر وارثی صلحا منبری از حصه خود گردیده باشد حصه اش فرد گذاشته ترک بورثه دیگر بدستور تقسیم خواهد یافت -

در بیان تقسیم حصه ورثه و حساب ضروری آن

فرض می مذکوره کتاب بعد برد و نوع است - نوع اول - نصف - و ربع - و ثمن - و نوع ثانی - ثلث - و ثلثان - و سدس - اگر گیرنده ترک از اقسام برد و نوع مفردا مفردا واقع شوند پس از همتام آن مخرج مسأله نموده خواهد شد - چنانچه نفع از اشان -

و ربع از اربعه - و شصت از ثمانه - و ثلث و ثمان از ثلثه - و سدس از
سه - و اگر یابند ا نصف از نوع اول بگیرند ا حصه کل یا بعض نوع
ثانی با هم بشود - پس از ۶ شش مسئله نموده خواهد شد - و اگر
دارت گیرنده ا ربع از نوع اول باشد و بایابند ا حصه کل یا بعض
نوع ثانی یکجا شود پس از ۱۲ - و دوازده مسئله نموده خواهد شد - و اگر
دارت مستحق شصت از نوع اول باشد تخمینان کل یا بعض نوع ثانی
یکصورت واقع شود - پس از ۲۴ - بیست و چهار مسئله
خواهد شد - بدین وجه -

۶ - ۱۲

زوج	ام	اخ	زوج	ام	ابن
۳	۱	۲	۳	۲	۷
۲۴					

زوج	ام	ابن
۳	۳	۱۷

و برای عمل قرائض و اقفیت و مشق حسابی چند اعنی - جمع -
و ضرب - و تقسیم - و تضعیف - و تنصیف - نهایت ضروری -
و هم عمل چهار نسبت بغایت لایبی - و آن اینکه اگر دو عدد جانبین
برابر باشد نسبت فیما بین این دو عدد را نسبت قائل نامند - مفرد
باشند یا مرکب - چنانچه هشت و هشت - و شانزده و شانزده - و اگر
در یک جانب عدد کم و بجانب دیگر عدد زیاد باشد - و بعد از

یک مرتبه یا مرات دفع نمودن عدد کم مذکور از عدد زائد مزبور هر چه
باقی ماند آن برابر عدد کم مذکور باشد - پس نسبت فیما بین آن هر دو
عدد را نسبت قداخل نامند - چنانچه سه و نه - و بیست و پنج و پنجاه
و چهار - و اگر بدین طور بعد وضع نمودن عدد کم از عدد زائد خواه
یک مرتبه یا مرات یک عدد سوم چنان حاصل آید که عدد کم مذکور
را بعد وضع شدن عدد سوم مذبور از آن هم مرتبه خود گرداند -
پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد را نسبت توافق نامند -
چنانچه ۸ هشت و ۲۰ بیست که بعد وضع هشت دوباره از بیست
چهار ماند - و از هشت بعد وضع چهار همان چهار ماند - و در توافق
هر عدد دیگر طرفین برابر شوند بنا بر آن توافق موسوم خواهد گردید -
چنانچه بصورت بالا توافق بالربع بوده است - و به همین طور تاده
توافق بالعشر خواهد شد - و بالای ده توافق بجز و کرده می شود -
چنانچه توافق بجزه ۱۱ یا ۱۲ - و اگر بعد وضع دو عدد از طرفین صرف
یک باقی ماند پس آنرا نسبت تباین نامند - چنانچه سه و پنج -
و هفت و شانزده - و غیره - و در اکثر اوقات در نسبت
قداخل نیز بنا بر توافق عمل می شود - زیرا چه در آن صورت هم
از عدد کم عملی فرائض حاصل می آید - و در باعتبار نسبت
قداخل عمل کرده خواهد شد

در بیان مول

تقسیم فرائض بر ورثه بر سه قسم است - یکی عادلانه - و آن
این است که سهام اصحاب فرائض با سهام مال مساوی باشد - یا

انکه در صورت بودن قدری زائد عصبه گیرنده آن زائد موجود
باشند - چنانچه -

می ۳ زید ۶ - ۶ - ۶

۴ خواهر عینی ۲ خواهر اخیافس پدر ۵
۲ ۱ ۱

دوم ذریضه قاصوه - که سهام مال از نصیب ورثه زائد باشد -
و عصبه مستحق آن موجود نباشند - پس درین صورت آنقدر بر
ذوی الفروض رد نموده خواهد شد - که بیان آن بسترعی آید - سوم ذریضه
عائله که سهام اصحاب فرائض از سهام اصل مسئله زائد شود -
در آن هنگام آن قدر زائد را بالای اصل مسئله نوشته خواهد شد -
و آن مجموع بنام ذول اصل مسئله آنان خواهد بود - اصول مخارج
اعنی طریقه نمودن اصل مسئله - هفت عدد اند - اعنی ۲ و ۳ و
سه و ۴ چهار - و ۶ شش - و ۸ هشت - و ۱۲ دوازده -
و ۱۴ بست و چهار - و ۲ و ۳ سه و ۴ چهار و ۸ هشت گاهی ذول
نمی شوند - بگر ۶ شش تا ۱۰ ده و ترا و شش تا اعنی بی هفت و هفت ذول
می شوند - چنانچه -

۶ - ۶ بالذول ۷

۶ - ۶

۲ - اکت عینی

زوج

۱۵

۳

م ۶ بالعول ۱۰

زید

زوجه	ام	۲ - اخت عینی - ۲ - اخت اخیافی
۳	۱	۲

و ۱۲ - دو از زده تا ۱۷ - هفده و ترا اعنی بی بخت عول می شود - چنانچه -

م ۱۲ بالعول ۱۳

زید

زوجه	۲ - اخت عینی	یک اخت اخیافی
۳	۸	۲

م ۱۲ بالعول ۱۷

زید

زوجه	ام	۲ - اخت عینی	۲ - اخت اخیافی
۳	۲	۸	۲

و ۲۳ - بیست و چهار حرف یکم تا ۲۷ بیست و هفت عول میشود - و این سنه را سنه منبریه و اکبریه نامند - زیرا چه از سیدنا علی کرم الله وجهه بحین بودن جناب ایشان بالای منبر سوالی کرده شد - جناب سید نارض جواب آن بدین طریق فرمود -

م ۲۳ بالعول ۲۷

زید

زوجه	۲ بیست	اب	ام
۳	۱۶	۲	۲

در بیان رد

خویشاوندان نسبی که ذوی القربو ضاند صرف آنان مستحق
 رد نخواهند بود - و آنان را شرعاً جنس من یؤد علیه نامند - و زن و شو که
 قرابت از نسبی اند بر آنان رد نمی شود - و آنان را جنس من لایود علیه
 گویند - در اشباه و النظائر مرقوم است - که اگر از ذوی القربو ض و عصبه
 و ذوی الارحام هیچ وارثی نباشد و بیت المال نیز موجود نباشد
 بدان صورت بر زن و شوهر نیز ترک رد خواهد شد - و قاعده رد در چهار و تیره
 بوده است - یکی آنکه - اصحاب من یرد علیه اگر از یک جنس باشند -
 سئله بشمار عدد رد و اسس آنان خواهد شد - چنانچه در بنت یابد
 چه یابد و اخت - و دوم آنکه - اگر چند فریق ورثه من یرد علیه با هم شوند
 پس بدان صورت از سهام جمله شان سئله نموده خواهد شد - و از
 هر وراثتیکه بصورت رد سئله نموده می شود آن چهار عدد اند - دو - و سه -
 و چهار - و پنج - زیرا چه اگر یابند دو سدس با هم آیند از ۲ دو - و اگر
 گیرند ۳ ثلث و سدس با هم باشند از ۳ سه - و اگر وارث یابند
 نصف و سدس یکجا باشند از ۴ چهار - و اگر مستحقین دو سدس
 یا ثلث یا نصف وارث شوند از ۵ پنج سئله نمود خواهد شد -
 خود آنکه - اگر جنس من لایود علیه با جنس واحد من یرد علیه با هم
 جمع شوند پس نخستین از اقل اهلی کتبرین درجه مخرج فرض من لایود
 علیه سئله نموده نصیب من لایود علیه داده خواهد شد - و ما بقی
 اگر بر فریق من یرد علیه تقسیم یافت فهو المراد - چنانچه -

م - ۳ - ۲ - ۱ - ۰

می

زوج ۱
۳ دختر

و اگر با بقی بر دره من برد طایفه تقسیم شدن نمیتواند پس در آن صورت
نسبت فیما بین عدد با بقی و عدد رؤس و دره من بر دغلیه کرده
خواهد شد - اگر توافق - باشد پس وفق - و اگر تباین باشد پس
کل عدد رؤس و دره من بر دغلیه را بر اصل مسئله ضرب نموده
مسئله ردیه نوشته خواهد شد - و عددیکه بر اصل مسئله ضرب
کرده شود بر همان عدد سهام با بقی را ضرب نموده حصه من برد
طایفه داده خواهد شد - چنانچه -

م - ۴ - ۸ - ۰

می

زوج ۱
۶ دختر

م - ۴ - ۲۰ - ۰

می

زوج ۱
۵ دختر

چهارم آنکه - اگر اجناس دره من بر دغلیه با من لایر و طایفه
بیک صورت جمع شوند پس در آن صورت نیز از اقل مخارج فرض

من لایرد علیه مسئله نموده نصیب شان داده خواهد شد - بعد از آن
 دیده خواهد شد که از اصل مسئله من لایرد علیه آنچه مجموعاً نصیب
 ایشان است از آن و از عدد سهام مابقی چه نسبت بوده است - یعنی
 باعتبار نسبت مابین مابقی و مجموع نصیب شان از اصل مسئله ایشان
 توافق است - یا تباین - اگر توافق باشد - پس وفق و اگر تباین باشد
 پس کل نصیب شان را بر مسئله اولین ضرب نموده حاصل ضرب
 را اصل مسئله ردیه نموده خواهد شد - و عدد یک بر اصل مسئله
 ضرب نموده شود بر آن عدد حصه من لایرد علیه را ضرب کرده نصیب
 شان داده خواهد شد - و باقی اصل مسئله اول را بر نصیب
 هر وارث من لایرد علیه از اصل مسئله ایشان ضرب کرده حصه
 در دست من لایرد علیه داده خواهد شد - و اگر بدان سهام ترک که کثیر
 واقع شود بقاها تصحیح کرده خواهد شد - چنانچه -
 م - ۸ بالرد ۴۰ (تباین) ۵ بر اصل مسئله ضرب نموده شده
 زید

۶ جزء	۹ بنت	۴۰ زوجه
۷	۲۸	$\frac{1}{5}$

در صورت مرقوم ۹ نهم بنت و ۶ شش جزء اند - و اصل
 مسئله شان ۶ شش بوده - زیرا چه سدس و ثلثان باهم
 جمع شده اند - پس درین حالت نصیب بنات ۴ چهار است اهنی
 ثلثان - و نصیب جرات - ۱ - یک بوده است اهنی سدس - و مجموع
 آن ۵ پنج گردیده - پس همان ۵ پنج را بر اصل مسئله من لایرد

علیه که ۸ بوده ضرب کرده شده - و بهر صورت حین لحاظ حصه من برد علیه
لحاظ اصل مسئله من برد علیه نموده خواهد شد - و نیز بصورت
اینکه عصبه موجود نباشند حول ورد میشود - و بصورت وجود عصبه
ردد حول نمی شود

در بیان تصحیح

در فرائض از عدد کسر تقسیم وراثت درست نیست - لحاظ
بران علمای شرع قاعده برای آن مقرر نموده اند که بذریعہ آن
قاعده عدد کسر را عدد کامل نموده می شود - و نام آن قاعده تصحیح
بوده است - چنانچه -

۸ تصحیح - ۲۳۵

زید

میرزا	زید	۳
ابن	۱۳	۷
بنات		

طریقه تصحیح آن است - که اگر کسر در عدد رؤس یک فریق
ورثه واقع شود پس همان عدد رؤس را بر اصل مسئله ضرب نموده
حاصل ضرب بنا بر تصحیح بالای اصل مسئله نوشته خواهد شد -
و بر همان عدد رؤس حصه هر فریق ورثه ضرب کرده حاصل ضرب
بآن فریق داده خواهد شد - چنانچه صورتش بالا مرقوم شد - و اگر
عدد اصل مسئله بر عدد رؤس چند فریق ورثه کسر واقع شود
اندر آن حالت بلحاظ نسبت فیما بین عدد رؤس هر فریق وفق
یا کل عدد رؤس یک فریق را بر عدد رؤس فریق دیگر ضرب

نموده و همچنین ضرب یکی برد دیگری بعمل آورده مجموع حاصل ضرب آن را بر اصل مسئله ضرب کرده خواهد شد - و این حاصل ضرب تقسیم بر اصل مسئله خواهد شد - و عدد دیگر بر اصل مسئله ضرب کرده شود بر همان عدد حصه هر هر فریق درش را ضرب کرده نصیب هر وارث داده خواهد شد - و این قاعده با قاعده عاده و قاعده و عائله نافذ خواهد بود - چنانچه -

م - ۸ نصی - ۴ نصی - ۱۴۴

زید

۴۴	زوجه	۹ بنت	۶ جده	۴۴
۱	نصیب هر و ام	۴	هر و ام	۱
۵	۴۵	۲۸	۱۱۲	۷
۱۸۰		۱۰۰۸	۲۵۲	۴۴

در بیان مناسخه

شخصی فوت کرد و بگذاشت متر و که و درش خودش را - ثم دشتم علی النعاذب آن ورثه یکی بعد دیگری بگذاشت ورثه خودشان قبل تقسیم ترکه مورث اول فوت نمودند - پس درین حالت فیما بین وارث هر فرد آنان از ابتدای مورث اول ترکه بطریقته که منقسم خواهد گردید آن طریقته را قاعده مناسخه نامند - طریقته آن این است - که برای هر میریبت یک خط کشید نام ای ورثه آنان که حین موت هر میریبت زنده بودند نوشته خواهد شد - و آن خط را بطمن نامند - اعنی بطمن اول و دوم و سوم و غیره کرده خواهد شد -

و بطریق عمل فرائض در هر بطن مسئله نموده عول بار و یا
تصحیح نموده خواهد شد - ثم میت بطن ثانی از بطن اول بر قدر
که یافده باشد بالای خط بطن ثانی مذکور در سمت چپ بنازد و مافی الید
نوشته خواهد شد - اعنی میت بطن ثانی همان قدر در دست خود
گرفته فوت نموده - بعد از آن مابین مسئله و مافی الید بطن ثانی لحاظ
نسبت نموده خواهد شد - اگر تامل باشد پس مافی الید را بر رؤس
ورثه بطن ثانی مذکور تقسیم کرده خواهد شد - و اگر توافق باشد -
پس دفن و در صورت تباین کل مافی الید را بر تقسیم مسئله
اول ضرب نموده حاصل ضرب را بنازد و مناسبت بالا می آن نوشته
خواهد شد - ثم حصه ورثه بطن اول را بر عدد مضروب مذکور
ضرب کرده حصه آنان داده خواهد شد - بستر در بطن دوم حصه
ورثه آن بطن را بر مافی الید بحاظ نسبت ضرب کرده حصه ایشان
داده خواهد شد - ثم در بطن سوم و چهارم و پنجم و غیره همین
طریق عمل کرده خواهد شد - و در هر بطن زیرین نخستین از
مافی الید (اگر فیما بین آن و مسئله بطن مذکور نسبت تامل باشد)
حصه ورثه آن بطن داده خواهد شد - و گرنه از عدد حاصل ضرب
که بنازد و مناسبت هر بطن بالای مسئله اول نوشته خواهد شد نصیب
جماعه ورثه هر بطن مافوق بطریق ضرب بر عدد مضروب به حسب نوشته
بالا داده خواهد شد - و نصیب ورثه بطنی که عمل در آن است
بطریق ضرب سهام آنان بر مافی الید بحاظ نسبت داده خواهد شد - و یاد
داشتنی است که هر میت در یک یاد یا سه بطن هر چه نصیب خود

یافته کل انرا مجموع نموده در بطن آن مییت بماقی الید نوشته خواهد شد -
 و بالای ماقی الید یا به پهلو می آن نسبت دافع را نیز نوشته
 خواهد شد - و سوای سنه اول بر کد امی سنه زیرین
 بدین عمل منا سنحه ضرب کرده نخواهد شد - و چون عمل
 منا سنحه تمامی بطن ابا تمام برسد پائین جمله بطن المبلغ
 نوشته شد منا سنحه انخیره را بر آن نوشته خواهد شد - و زیر
 آن خط الاحیه $\frac{1}{2}$ منبهم را برابر کشیده در زیر آن تمامی نام امی
 و رنه زنده نوشته خواهد شد - و آنان از هر بطن هر قدر که یافته
 باشند مجموع آن جمع نموده زیر هر نام آنان نوشته خواهد شد -
 پس اگر مجموع اعداد حصص باقی ماندگان با عدد المبلغ موافق گردید
 عمل صحیح بر آمد - و رنه غلط - چنانچه -

منا سنحه ۳۶ منا سنحه ۱۲۸

مقی ۱۶

م ۴ قاطر

زوج	بانت	ام
علی	ز نائب	خدیجه
۱۶	۹	۱
۳۶	۳۶	۳۶
۱۲۸	۱۲۸	۱۲۸

۳۰	علی	نائل - مافی الید ۳۰ - مستقیم	
۳۱	زینب	اب	۱
۳۲	سکینه	طاهر	۱
۳۳		۲	۲
۳۴		۱۶	۸
۳۵	زینب	مافی الید ۹ - توافق بالثالث	
۳۶	ابن	ابن	
۳۷	یوسف	حسن	
۳۸		۲	۱
۳۹		۶	۳
۴۰		۲۳	۱۲
۴۱	نصیر	مافی الید ۹ - تباین	
۴۲	زوج	اخ عینی	
۴۳	محمد	حسن	
۴۴		۱	۱
۴۵		۹	۹
۴۶		۱۲	۱۸
الجد - بلغ ۱۲۸			
الاحیه			
سکینه طاهر زینب یوسف حسن رابع حسن حسین محمد			
۸	۱۶	۸	۲۳
۲۳	۲۳	۱۲	۹
۹	۹	۹	۱۸

در بیان طریق تقسیم روپیه و اشرفی

اگر ترک روپیه و اشرفی باشد پس در آن صورت در اصل مسأله بدستور عملی فرائض منهای شده نصیب هر وارث داده خواهد شد -
 ثم فیما بین اصل مسأله و ترک لحاظ نسبت نموده خواهد شد - توافق باشد بتباین - بصورت توافق بر وفق و بشکل تباین بر کل نصیب هر وارث وفق یا کل ترک را ضرب نموده وفق یا کل اصل مسأله آن را مجموع را تقسیم نموده حصه هر وارث داده خواهد شد چنانچه -

م - ۶ بالعمول ۹ - بنده توافق بالثلث - ترک ۳۰ - اشرفی

زوج	۴ - اخت هینسی	۲ - اخت اخیافی
۳	۴	۳
۱۰ - اشرفی	۱۳ - اشرفی	۶ - اشرفی
	و یکثلث اشرفی	و دوثلث اشرفی
م - ۶ بالعمول ۹	دیگر	تباین ترک - ۴۵ روپیه

زوج	۴ - اخت هینسی	۱ م
۳	۴	۱
۹ روپیه	۱۲ روپیه	۳ روپیه
دس ثمن روپیه	و چهار ثمن روپیه	و یک ثمن روپیه

هكذا حکم الكتاب و الله اعلم بالصدق و الصواب



پوتو هفتاد و پنجم

در بیان دعوات

دعوات - جمع دعوت است - و دعوت بالقسم مصدر است . بمعنی بطعام خواندن کسی را - و بکسر دال بر سر می خواندن باشد - و در بین محل از دعوت دعا نفهم دال مراد است - و دعاهم عموماً بمعنی خواندن آمده است - و نفس دعا تضرع است . حضرت باری تعالی و تقدس - و خداوند کریم فضیلت و کرامت اجابت دعا بر خود لازم گرفته - و دعا بمعنی عبادت هم در قرآن مجید آمده - لتوکل تعالی - ادعونی استجب لکم - و در قرآن و حدیث بیشتر امر بالمدعا واقع است - و دعا - تکلم نزول بلا و خوف و غیر ذلک مسنون است و ما تور انبیاء عم - و اختلافت علیها است در سکوت از دعا و در دعا کردن - چه سکوت از دعا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس اکتفا کردن است - لتقول ابراهیم النخیل عم - حسبی من مؤالی سلمه بحالی - و صحیح آنست که بنده باید ساهن و غافل نباشد از مشهود پروردگار تعالی ارفع شأنه در حال دعای خویش - اگر یابد مؤمن نفس و حال خود را در بسط بوقت دعای خویش پس دعا اولی است از سکوت - و اگر یابد حال خویش را در وقت دعا بقبض و زجر و غیره پس سکوت و ترک دعا از دعا اولی است - و اگر حالت قبض و بسط هر دو در حال خود یابد پس دعا و ترک دعا هر دو برابر است - و اگر در معرفت بود پس سکوت

افضل است از دعا - در نه دعا افضل است از سکوت - بالجمله در همه
حالت نفس انسان باید ذاکر باشد مرعوب و خود را - که ذکر
خدا نمایان است از و تعالی شان - هر که یاد میکند خدای را تعالی
شان یاد میکند خداوند کریم او را بمضامین یاد او - و قریب
می شود بذاکر برحمت کامله خویش - لها فی نومی - قوله تعالی
و اذا تقرب منی ذمماً تقربت الیه باعاً او بوماً - آه - و اعظم اذکار
شرعی تلاوت قرآن است - که جامع مجموع دعا و تفرع است و علم
بالمعرفت • جمیع العلم فی القرآن تاوی • لئول عم - خیر الابدکار
ذکر تلاوة القرآن - الحدیث - و بیان آن بیشتر مرقوم شده -
و علماء را متخین فی الدین طریقه اذکار را بر طرق مذاهب خودشان
ترویج فرموده اند - که تعلیم و تعلم آن بار شاد است آن اساطین
مات دار اکین مذہب و نوامیس شرعی متعلق است - و آن علماء
رضی الله عنہم مریدان خود را مخصوصاً مخصوصاً و مفرداً مفرداً باذکار
خاص تعلیم می فرمایند - باعتبار حیثیت و مزاج مریدان خودشان -
ولیکن بر نهج شریعت ظاهر در او را داد عیاً ما ثوره فاضل ترین
اذکار و در داسنمای باریت تعالی شان است - و نیز باید که تالی اولاً
از معنی هر یکی از اسمای او تعالی و قوفی بخود حاصل کند - تا بدریافت
کیفیت آن عظمت و جلال کبریائی مخطور باشد بدل وی - و بوقت
خاص و در جای غیر می در دل مؤمن نباشد - اللهم ارزقنی نصیب
صالح الصالحین رضی الله عنہم

پرتو هفتاد و ششم

در شرح اسماء الله تعالی

اسماء الله تعالی توفیقی است - یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع - هر اسمی که در شریع اطلاق آن بر باری تعالی آمده همان را اطلاق باید کرد - و از پیش خود بحکم عقول نامی نباید نهاد - اگر چه هر دو اسم بیک معنی هم باشند - مثلاً الله تعالی را عالم گویند - نه عاقل - و جواد گویند - نه سخی - و شافی گویند - نه طبیب - بعضی از متصوف گفته اند که هر نفس از نفوس انسانی را ۹۹ نود و نه فصلت مذموم ظلماتی است - پس آنحضرت صلوات الله علیه ۹۹ نود و نه اسم از اسمای الهی را اختیار فرموده - که از هر اسمی نوری بر ظلمات آن نصلب ما فائض گردد - تا بانوار این اسماء ظلمات آن نصلب ما زائل بشود - و بنور الانوار برسد - و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طالب است - عن ابی هریرة رضی قال - قال رسول الله صلوات الله علیه - ان لله تسعة و تسعين اسماً من احصاها دخل الجنة - هو الله الذی لا اله الا هو - خداوند که هم را ۹۹ نود و نه نام است - هر که یاد کرد آنرا و درود نمود همیشه بيشک جنتی خواهد شد - و لیکن ازین حدیث حصر نیست که اسمای باری تعالی ۹۹ نود و نه بوده است و پس - بلکه بعضی هزار یا زیاد بر این اسمای باری تعالی بیان نموده اند - اما ظاهراً این ۹۹ نود و نه اسمای حسنی را در مخصوص رسد دخول جنت معتبر شرعی کرده اند - که ذاکر این اسمای

حسنی لکلام جستی خواهد بود - و این معنی منصوص شرعی بدلیل
همین حدیث مروی از ابی هریره رضی الله عنه است :

اعلم ان صفات الحق و اسمائه من حیث ما یتصف به حقایقها
هلی اربعة اقسام - قسم منها صفات جلال - و قسم منها صفات جمال -
و قسم منها مشتركة بین الجلال و الجمال - اما المشتركة فمنها ما هو
للمرتبة كما سمه - الرحمن - والرب - والملك - و مالک الملک -
والسلطان - والولی - والغنی - والعدل - والقیوم - و امثال ذاک -
فانها تلحق بالاسماء الذاتية لكنها جعلناها من القسم المشترك لما فيها
من رائحة الجمال و الجلال ،

• الله • علم ذاتی است مرذات واجب الوجود را که معبود
مطلق است بحق یا باطل - و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات
ماخوذ است - و بانی اسما دلالت نمی کند مگر بر احاد صفات -
و این اسم را بر غیر وی تعالی اطلاق نمی کند - نه بحقیقت و نه بهجاز -
و اسمای دیگر اطلاق می کنند اگرچه بهجاز باشد - پس الله اعظم
اسما باشد - و لفظ خاص مرذات او را است تعالی و تقدس -
زیرا که در حکم توحید بر لفظ الله استعمال نام دیگر نمی شود - و در ای آن
قطع شرکت نمی گردد - و علما تعریف و تصریح و تحقیق لفظی و معنوی
کثیر فرموده اند - که اینها بجا غیر ضروری الذکر است ،

مولانا ابو سعید خراز فرموده -

• بیت •
رفت او ز میان همین خدا ماند خدا • الذفر اذا تم هو الله این است
• الرحمن الرحیم • این هر دو اسم مشتق از رحمت اند

برای مبالغه - و رحمن ابلغ که شامل رحمت دنیا و آخرت است -
 و رحمن متعلق است از حیات و ممات بمعنی رحمت که لغتاً رقت
 قلب و سیل نفسانی است. بسوی رحم و عنایت - و مخصوص است
 بذات مقدس و می تعالی - و رحمت افاضه خیر است بر مومنان و
 ارادت آن برای ایشان - و رحمت حق عام است تازل نعم
 دنیا و آخرت را - و شامل ضرورات و حاجات عباد به محض
 جود و عنایت بی شائبه غرض و عوض - و نصیب بنده ازین دو اسم
 آنست که چون بنده بشناخت که منعم حقیقی و دلی نعمت مطلق اوست
 باید که توکل بروی کند - و همه کارهای خود را بوی سپارد - و بکلیت
 خود متوجه بحضرت رحمت او باشد - و از غیر روی مدد بجوید - و بغير
 اوروی نیارد - و این وجه تعلق باین دو اسم است - رحمت
 او تعالی که در دنیا عازبست بدان کافر و مؤمن همگنان شامل اند -
 و او تعالی رحیم در آخرت است که بدان عنایت مخصوص مشرف
 اند مؤمنین - و بالتحقیق هر دو لفظ رحمن و رحیم مرادند اند -
 در کشف الامر آورده که رحمت برای عاصیان است - و رفوان
 و جنت برای کافر مؤمنان - و هر چند گناه عظیم بود رحمت ایزدی
 از ان عظیم تر است *

* بیت •
 گنه ما فزون بود ز شمار • عفو ت افزون تر از گناه همه
 قطره زاب رحمت تو بس است • شستن نامه سباه همه
 • الملک • پادشاه حقیقی که مالک دو عالم در جبطه قدرت
 و تصرف اوست تعالی شانه - بر همه اش با غالب است -

و در همه چیز تصرف باید بجاد و اهدام و اجباد امانت و مرئع و عطا مراد
 راست و او تعالی مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود -
 و محتاج است بوی هر موجود در ذات و صفات دو وجود و بقا و انفعال
 و آثار - پس هر چیزی که ماسوای اوست مملوک و منقاد اوست - و وی
 مستغنی است از هر چیز - و منفرد است باشد بر و تدبیر خود - و هیچ محکوم
 نیست در کشته حکم او و سرکشنده از ارادت او - پس اوست
 بادشاه و حاکم علی الاطلاق - و ملک اخص و ابلغ است از مالک -
 و هر مالک مالک است - و هر مالک مالک نه - و چون بنده شناخت
 که بادشاه علی الاطلاق اوست - بنده درگاه و گه ای کوی ادب باشد -
 و طالب عزت از آستان او بخدمت و طاعت او کند - و چون
 دانست که هر چه ماسوای حق است محتاج است بوی - و منقاد
 و سخر است حکم وی را - و قضای وی را واجب است که تعالی
 کند بجناب قدرت و تصرف وی - بی نیاز گردد از مردم با کایه -
 و ظاهر نگردد احتیاج خود را بایشان - و بیم و امید ندارد از ایشان ،
 * * * مالک الملک لا شریک له * * *

* * * القدوس * * * بغایت پاک و منزّه از سمات نقصان و لوازم
 هبوط و اسکان - بلکه منزّه از هر وصفی که در باید آنرا حس یا تصور
 کند آنرا خیال یا برسد به آن و هم و گمان یا احاطه کند بدان عقول - چنانکه گفته
 اند - کل ما بحس هالک او خطر فی خیالک فالله ورائه * * * بیت * * *
 هر چه اندیشی پذیرای فناست * * * و آنچه در اندیشه ناپد آن خداست
 و نصیب بنده ازین اسم آنست - که بدانند که ممکن نیست

و مول بجناب قدس دی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج
از نظوظ جسمانیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه
باطن از هر چه ماسوائی حق است • بیت •

پاک گرداند خدای پاک اگره نشود پاک این دل ناپاک ما
« السلام » در اصل بمعنی سلامت است - و مراد اینجا معنی سالم
است - یعنی کسی که عالم است ذات وی از عیب و صفات وی از
نقصان و افعال وی از شرک - و در افعال وی تعالی خیر و حکمت
باشد - و افعال وی تعالی هر خیر باشد بالذات و شریک باشد -
و فرق در میان قدس و سلام آنکه قدس دلالت میکند بر پاک
بودن از نقصی که متضمنی ذات بود - و سلام برینست است از نقصی که
خارج گردد بعروض آفت - و بعضی گفته اند که اد تعالی قدس
در ازل است و سلام در لایزال - و این قریب باول است -
و سلام بمعنی سلامت بخش مؤمنان از آفت کفر و عذاب
آخرت - و بمعنی سلام کننده در بهشت - چنانکه قول وی سبحانه - سلام
قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ - بران دلالت دارد - و معلما اینکه سلامت مانند مستمانان
از دست وی و از زبان وی بیاید خدای تعالی را بقلب ما میم • بیت •
هر که سالم بود بحسب النخیر • او بیاید خدای را بسلام
« المؤمن » آمان دهند خلق به پیدا کردن اسباب آمان و
آلات آن - چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و
اهلی و جنود و اعوان و انصار در دنیا - و آمان دهند از آفات آخرت
بکار توحید چنانکه فرموده - لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی

امن من هدایبی - بلکه خود این کار حصن است از آفات دنیا و آخرت -
 و چون دانستند که اوست تعالی شان امان دهند از شر نفس و مکر
 شیطان التیجا آرد بحجاب وی - و امن طلبند از وی از جمیع آفات
 و مخافات ظاهره و باطنه - و سر او از ترسین بندگان با علم مؤمن کسی است
 که سبب امن خلق گردد از خدایست ایشان بطریق حق
 و ارشاد و سعید نجات - و این عرفت انبیا است - و بزرگترین ایشان
 سید الانبیا است عم و تابعان و پیروان وی از علمای دین * بیت *

چه پروا کنم از منار و کبار * چه مؤمن بحالم بود کردگار
 * المهیمن * در لثت گواه و نگهبان و آنکه ایمن کند دیگران از
 خوف که عبارت از رقیب است - باز زیادت مبالغه است در حفظ و مراقبه - امام
 غزالی گفته که معنی دمی در حق باری تعالی آنست که دمی سجانه قائم
 است بر خلق با اعمال و ارزاق و آجال ایشان - و قیام دمی تعالی
 با طلاع و استیلا و حفظ است - و هر که شرف و مطاع است بر کتفه چیزی
 دستولی است بر آن و حافظ است بر آنرا مهیمن است - و جمع نیز میگردد
 این معانی بوجه اطلاق و کمال مگر در اعز و جل - و بنده باید که چون
 بشناسد که خدای تعالی مهیمن رقیب است بر احوال ظاهر و باطن
 او - مراقبت کند این معنی را در احوال خود - و شرم دارد از وی که ناشایسته
 کند - در زبان قوم این را مراقبه گویند * بیت *

بانه این نشین دمی امی مردگار * تا بود با تو خدایم سازگار
 * العزیز * بمعنی غالب و قوی و بی مانند آید - و هر آنکه ذمول باد
 به آسانی دست ندید وی را عزیز گویند - و این صفات بوجه تمام و کمال

جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت نباشد - مگر آنکه وی تعالی
از فیض عزت خود نصیبی بخشید - لَقَوْلِ تَعَالَى - مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ لِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَالرَّسُولِ وَاللِّمُؤْمِنِينَ - و کسیکه شناخت که اوست تعالی عزیز
عزت از وی خواهد - و عزت خود در طاعت و خدمت وی محمود -
و هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگر دیگر کسی را که وی عزت
بخشیده و عزیز گردانیده *

عزیزی و خواری تو بخشی دین * عزیز تو خواری نه بیند ز کس
* الجبار * جبر شکسته بسن و نیکو کردن حال کسی را و بزور
و ظلم بر کارمی داشتن کسی را - و بمعنی ظلم و ارفاع نیز آید - و جبار
مبالغه در جبر است - و تمامی این معنی ثابت است مر ذات پاک
خداوند تعالی را - و بحقیقت و کمال منحصر است در وی - جمیع موجودات
عالمی و سفلی در تحت غلبه و فرمان مشیت او بند - و هیچ کس را
بجمال خلافت با او نیست - و بند باید که همیشه در حضرت جبار تعالی
شانه شکسته دل و نیازمند و ماتمعی باشد - تا شکستگی او را اصلاحی
حاصل شود - و حال وی را و اصلاح آرد - و او اتم در او امر و احکام تشریحی
و ارادی امتثال و استیلام نماید - و از حول و قوت خود مستبری
باشد - و تدبیر و اختیار ترک کند - تا بصفت عبادت و عبودیت
بصفت گردد - و همیشه خیر کننده است باند دارد - و مصلح احوال
و دستگیر شکستگان باشد - و در اجرای امور شریعت
بر امر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود - و جبر کند و هست
باند دارد *

• او کند دائم شکستن با دست •

• المتکبر • تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن -
و کبر یا بزرگی - و مراد مهالغه و کمال در کبریا است - و جزا و تعالی
همیچو کس مستحق کبر یا دلائق آن نیست - و کبیر طلی الاطلاق اوست -
و هر که کبریائی حق را و علوقه را در آشناسد باید که دل را مسخرف
کبریائی او گرداند - و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد - و گردن در
بندگی وی نرم گرداند - و از او امر و احکام سر باز نرند • بیت •
عزیزی که از درگاهش سر بنافت • بهر در که شد هیچ عزت بنافت

• الخالق الباری المصور • این سه اسم در افاوه معنی
پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند - اما هر یکی معنی خاص دارد -
خالق بمعنی انداز کردن است - پیش از پیدا آوردن - و بر این معنی ایجاد
و پیدا کردن - و تصویر بمعنی صورت کردن و هیئت بخشیدن - و هر چه از
عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن - پس از آن با آفریدن -
و بعد از آن به صورت دادن - بر مثال آنانکه نخست اندازه می کنند و بعد
از آن بوجود می آرند و بعد از آن صورت میکنند - و اگر چه در پیدا کردن
حق سبحانه و تعالی بوجود می آید - و لیکن در همه یکی مقدم برد دیگری
است - و هر چه از عالم علوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده
و پیدا خواهد شد و در ملک و ملکوت ظهور یافته و ظهور خواهد یافت همه
بخالق و تقدر و ایجاد و تصویر اوست - و آفریدگار همه عالم اوست
تعالی شان - که بترتیب محکم و صورت بدیع بار عایت حکمت و
مصاحت او را ایجاد و وضع و ترتیب خلق فرموده - قَنبَارَكُ اللهُ أَحْسَنَ

التخالقین - و بنده باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار یاد
آورد - و بهر صورت که بنگرد مصور او را مشاهده کند - و دائم
در تذکره و استبصار و نظر و اعتبار باشد ،

• بیت •
خالق و باری و مصور من • کفی کند از کرم فراموشم
• الغناره بمعنی مغفرت و غفران که آمرزیدن است - و خدای
تعالی آمرزنده گناگان بندگان است - و غناره مبالغه است در غافر -
و غفور از آن هم مبالغه تراست - چنانکه در شرح آن بیاید - و غفر بمعنی
پوشیدن نیز آید - و وی سبحانه پوشنده گناگان است در دنیا
و آخرت - و نیز سائر قبیح و مظهر جمیل است - و ذنوب از جمله
قبائح است - و از جمله ستر او تعالی بر بنده آنست - که قبائح
بدن او که در چشم قبیح نماید نشان آنچه در شکم است در باطن
وی ، بحمال ظاهر پوشیده - و خواطر مذموم و ارادات قبیح که در دل
اوست از علم خلق پنهان داشته - تا هیچکس را بر سر او اطلاع
نیاشد - بعد از آنکه اگر آنچه در دل آدمی است از وسوسه و
ظلمات و ارادات قبیح اگر بر خلق ظاهر شدی دوست ترین وی
از خلق نیز دشمن ترین وی بودی - و همه در دشمنی و هلاک
وی او پوشیدندی - و باینجه گفته شد معنی غنار و ستار یکی
است - ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست - و احتیاج به بیان
فرق درین دو اسم نه - و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب
جمله کرده می شد - و ستار را بر ستر حیوب - چنانکه در بعضی
ادویه آمده یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب - و بنده چون

بداند که وی سبحانه غفار الذنوب است - از مغفرت و رحمت وی
 ناامید نباشد - که وی سبحانه تعالی دست در سینه مجرم زند - و چون
 دانست که او تعالی ستار العیوب است از شکرانه این نعمت غافل
 و فارغ نباشد - ولیکن باید که بدان مغرور نگردد - و از توبه و انابت
 غافل نباشد - و تاخیر در آن جائز ندارد - که بر عمر اعتمادی نیست

• بیت •

لطف حق گرچه مواها کند • چون گنه از خطه شود رسوا کند

• القهار • قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی - و وی تعالی غالب است
 که شکنده است پشت جباران و متکبران را - و خوار گرداننده و هلاک
 کننده است ایشانرا - و تمامه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور
 و مغلوب اند - و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی - و حیران
 و سرگردانند در وادی قهر و جلال وی - **لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ
 الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** - و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی
 او ترسان و لرزان باشد - و از غایت خوف ماسخی بجانب لطف
 و کرم وی گردد - و قهار از بندگان آنست که بسطوت قهرمان
 عزت بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد -
 و داخل ایشان را بر روی وقت و حال خود بر بندد - تا او را از
 طریق حق بیرون نیارند - و از هلوک آن مانع نیایند - و اعدای عدوی وی
 نفس است که میان دو پهلوئی اوست - نفس بنور انیت قلب مسخر
 و مطمئن باشد - و بطاعت و بندگی آرام گیرد - پس باید که خلق را
 بضر و زجر و قتل و اقامت حدود شرع - و نفس را از ترک آداب و سنن

و از اشتغال بهالا یعنی و بیهوده بتادیب و سیاست باز و ارد -
 و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان بر معارضت و مقابلهت برآید
 مقهور و مغلوب گردد - و صاحب فتوحات کیه هر یک از آیات قرآن
 را نسبت یکی از اولیا میکند - و میگوید آیت شبنج محی الدین
 عبدالقادر این است - وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ مَا يَدْرُوهُ ، • بیت •
 قهر او میکند جهان بر باد * الامان الامان ز قهر او

• الوهاب • وهب و هب بخشیدن و عطا کردن - و وهبیت بخشش -
 و وی جل جلاله و عم نواله کثیر الهیته و دائم العطا است که بخشش
 او را پایانی نیست - و فیض او را انقطاعی نه - وهبیت حقیقی عطیه است که
 خالی باشد از غرض و عوض - چه معنی لغرض و عوض که در برابر اعطا
 چیزی می ستاند در حقیقت و اهب نیست - بلکه بائع است - پس
 و اهب بمعنی جواد آمده - و اسم جواد درین روایت نیست - و جواد
 وهب و در حقیقت منحصر است در ذات مقدس بارین عالم - او است
 که می بخشد محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن و نیاده بر آن
 بی غرض و بی عوض درین جهان و در آن جهان موافق حکمت و صلاح
 کار بنده - و بنده چون شناخت که و اهب مطلق او است تعالی همه از وی
 خواهد و از وی امید دارد - و از ما سوای وی طمع ببرد - و از وی بغیر وی نیارد - و
 توقع و خواهش از غیر وی ندارد - و هر چند دشوار بود بلکه محال نماید
 در طلب آن از وی حیانه ارد - و اعناق کل افراد انسان بر بسته
 در بقه هب و وجود حضرت سعید البشیر است مسلم - که چنان عطا نمود و انعام کرد
 باذن خدا که غرض و عوض را در آن مدخل نباشد - بلکه بمحض استتال

امر الهی تعالی و تقدس - و همچنین همه انبیاء و مرسلین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین

• بیت •

ما نبودیم و نه ما ضایع نمود • لطف او ناگفته نامی شود

• الرزاق • روزی رحمانه خلق را - از آدمیان و پریان و
سباع و بهائم و سایر حیوانات - چنانکه مناسب حال و موافق حکمت
باشد - و رزق دو قسم است - محسوس ابدان - و منقول ارواح -
و نیز رزق مضمون است که لطف بار باری تعالی بظمانت آن
ایستاده - و این شامل است تمام جانداران را - و ما من ذابته فی الارض
إلا هدی الله رزقها - و رزق موعود است - که برای رتقیان بی تعب و مشقت

از آن جا که گمان ندارند میرسد - چنانچه وعده کرده است حضرت رزاق
ذو القوه المتین - من یتق الله یجعل له مخرجاً یدرزقه من حيث
لا یحسب - و رزق مقسوم است - که آنچه قسمت کرده اند میرسد

خواهد رزق مضمون باشد خواه رزق موعود - پس چون بند شناخت که
رزاق رزق او است تعالی شانه - انتظار رزق جزا زدی و توقع
از غیردی ندارد - کار خود را بوی گذارد - و توکل بردی کند - و چون
دانست که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگرداند -
و گاه و شکایت از خلق نکند

• بیت •

کسی نعمت دهد منت نهد • رازق ما رزق بی منت دهد

• الفتح • فتح کشادن - و بمعنی حکم کردن نیز آمده است - او
تعالی شانه کشایند در ای رحمت است بر الهی بر بیت - و جا کم علی
الاطلاق خلائق است - و کشایش همه کارها از دست - و فعلان همه

قصه است بازو - درد نیابوا خطه اعیاب - دور آخرت یروا خطه ویر بمجاب -
 وفتح بمعنی نصر نیز آمده است - چنانچه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ -
 وَإِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا - ویر تحقیق کشاده است ابواب فغان
 و ذکر است خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین -
 حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار - و نصرت داده است
 ایشان را بر اعدای دین چنانکه - وَلَقَدْ صَبَقَ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ
 وَإِنَّهُمْ لَانْتَصِرُوا وَرَوْنًا وَإِن جُنْدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ - ووی تعالی
 کشاده است بر دلهای مؤمنان در دایمی معرفت و کشاینده است بر
 ظالمین در دایمی مغفرت - و بیاری دهنده در ماندگان و غمگهار غم زدگان
 است - و بالجمله فتاح اسم جامع است مفتح ابواب خیرات و افاضه
 انواع برکات را - و چون بنده دانست که او تعالی فتاح است - باید
 که بنشیند بر در کرم وی باسید فتح و نصرت و انتظار حصول انضال
 بی مال و استعجال با تسلیم و سکون تحت جریان حکم وی ، • بدت •
 هم و را بگل بر خود فرو بند • در ادگیر و دائم دل در و بند
 • العلیم • سبالغه عالم است - ووی تعالی عالم است با شکار
 و نهان و مخفیات دل و آنچه هنوز در دل خطه نکرده - و علم وی محیط
 است بکلیات و جزئیات علو اهراسیاد بواطن آن و کثره حقائق آن - و
 و غیر مستنای احدت معلومات وی - و چون دانست شد که وی تعالی
 عالم است بظواهر و سرائر و ظاهرو باطن هر چه نشاید و نباید
 پاک باید کرد از او - و ملاحظه عارف خالق را بر عالم مخلوق بتمم باید دانست -
 و ظواهر ازین اسم آنست که تخصیص علوم دینی و تکمیل آن کند -

و صفاً تئذ و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد
 و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود حاصل نماید - که عاقل نافع عبادت
 از آنست - و بدعا و ندای - رب زدنی علماً - مشغول و مشغوف
 باشد •

علم او خادمی علوم جهان • فهم او برتر از هر امکان
 • القابض الباسط • قبض گرفتگی و تنگی - و بسط فراخی و گسترانیدن
 ضد یکدیگر اند - و وی تعالی تنگ می کند رزق را بر هر که می خواهد و
 فراخ می گرداند بر هر که می خواهد - رزق حسی باشد یا معنوی - و قبض میکند
 ارواح را از اشباح نزد امانت - و بسط می کند ارواح در آن نزد
 احیاء - یا قبض میکند در نوم - و بسط میکند در بقره - یا تنگ میکند
 دلها را بجزین و مالالت به تجلی صفات قهریه 'جلالیه' - و فراخ میکند بفرج
 و مسرت بظهور صفات لطیفه 'جمالیه' - و گفته اند که قبض می کند
 صدقات را از اغنیاء و بسط میکند آنها بفقرا - و این قوم را در معنی
 قبض و بسط و آداب آنها کلام است - و چون بنده دانست که قابض
 و باسط اوست تعالی شانه - بر قبض صبر کند و امیدوار باشد -
 و بر بسط شکر و رزق و ترسگار باشد - و هر جا که قبض و بسط
 بنده از ایجاد اند - و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان
 آنست که قبض می کند دلها می بندگان را به تنخوینت و انداز جلال
 خدائی و کبر پائی او بعنوان عذاب و بلا می او - و بسط میکند به بشارت
 دادن باطنت و عظامی او بصوف آلاء نعمای او - و یا قبض می میکند و
 تنگی می آرد و نخل و رزق در حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن - و

اقاضت و نشر می کند بر اهل آن - انتهی - و گفته اند که در صحیباست نفس
اگر بر طاقت و بندگی آرام دارد از هر تجاوز نباید کرد - تا هر مرد
و ملول کار نکند - که طاعت با نسیاط و نشاط بقبول نزدیکتر است -
اما اگر در بی هواد بوس رود و متابعت شیطان بکند تا پیر بسیار
بایغ باید نمود ،

• بیت •

گر کنی یک آرزوی خود تمام • در تو عهد ابلیس ز ابد و العلام
• الخافض الرافع • نفض فروداشتن در رفع برداشتن در لغت
است - فرودمی دارد دشمنان را بد و رگرد ایندن - و فرودمی آرد
کسی را که می خواهد با سفلن حاقین طبیعت - و بر میدارد بعضی
را با علی علیه السلام محبت - و فرودمی آرد یکی را در کات بحجیم
و بر میدارد دیگری را بجنات نعیم - و این دو صفت را مراتب
و درجات بسیار است - و بنده چون شناخت که دمی تعالی
خافض و رافع است باید پناه بومی برد از سستی مرتبه و مجاورت
اشقیاء - و در خواهد باند می درجه و مصاحبت سعدار ادر هر دو جهان -
و بنده باید خود را نداند - و اگر نداند از دون داند •

• بیت •

هنرمندی که ره را با نظر دید • ز خود عیب و ز بیگانه هنر دید
المعز المذل • اعزاز عزیز گرد ایندن - و اذلال خوار کردن -
او تعالی شانه عزیز گرداند آنرا که خواهد در دنیا توفیق طاعت و هدایت
و حمایت از طریق مصیبت و ضلالت - و در عقبین لغا و مرتبت و نعیم
و زد بیت ذات پاک خود - و خوار گرداند کسی را که خواهد باضداد
این صفات - امام غزالی گفته - اوست که میدهد دمی کشد ملک را

از هر که خواهد - و عز دایم و مالک تحقیقی بر دو غلام و پهنده از ذل حاجت و اسبیری
 نفس و غلبه شهوت و وصمت جهان است - پس کسی که برداشته
 شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت عزت را - و روزی
 کرده شد داد را مالک قناعت و بی نیاز مندی از خلق - و مدد کرده
 شد بقوت و تأیید - و غالب شد بر صفای نفس - پس تحقیق عزت
 داد او را - و داد او را مالک دین و دنیا - و کسی که در از کرد چشم
 او را بسوی خلق - و محتاج کرد او را به ایشان - و مساط گردانید بر وی عرص
 را - و محروم گردانید او را از قناعت - و مغرور گردانید به نفس و اسبیر اج -
 و ماند او در تاریکی جهل - تحقیق خوار گردانید او را - و کشید از وی مالک
 انقیاد - و این اعزاز و اذلال تحقیقی روحانی است که امام ذکر کرد -
 و اعزاز و اذلال حسن - سمائی نیز از صفات و افعال او عز و علا است -
 چنانکه قوت و کمال و جاه و بطال و مال و سنان و شرف و نسب و
 نظایر با تابع و انصار - و اضا د آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در
 دین - و باقی ماند اثر آن در اهل دین - و بنده چون دانست که معتز و ذل
 او است تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد - و از خواری و مذلت
 پناه بدر گاه عزت وی برد - و بداند که عزت در طاعت است
 و خواری در عصیت - و محرض و طمع و شهوت نفس خود را خوار
 نگرداند

* حکایت *

آورده اند که دو کودک بازی میکردند - یکی نان خشک داشت
 و دیگری نان خورشس - آن کودک باین کودک دیگر گفت مرا بهم

نان خورش بدہ - گفت بیاسگ من باش - تا ترانان خورش دہم
 آن کرد کس راضی شد - ریسمان در گردن او کرد وی کشید - ذبح
 ہو ملی دید - فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی
 بسگ یار خود نگاشتی *
 * بیت *

بنان خشک قناعت کنیسم و جامہ دلن * کہ بار محنت خود بہ ز بار منت خالق
 * الحمیع البصیر * این دو صفت است مرقن تعالیٰ را کہ
 برکشفت میگردد بانها سموات و مبصرات بانکشاف تام بی
 احتیاج بآلت و واسطہ - و وی تعالیٰ شنوا است نہ گوش - و بینا است
 نہ بہ چشم - و این اکمل است - زیرا کہ جوارح و آلات محال تغیر
 و آفات اند - و دور و نزدیک نزد وی برابر است - و شنیدن و دیدن
 چیزی اورا از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست - و
 اثبات این دو صفت محال ضرر از تشبہ است - و چون ثابت شدہ
 است تازیہ وی تعالیٰ از صفات چشم - ثابت شد تازیہ وی از ان -
 و قرآن مجید ماطق است بنبوت این دو صفت - و تاویل آن باعلم
 خلاف حق ظاہر است - و ہر کہ دانست کہ حق تعالیٰ سمیع و بصیر
 است - تکلم نکند مگر بانچہ راضی است وی تعالیٰ از ان - و ہر بہ گوید
 با ادب گوید - و از غیبت و بہتان و لاف و کزاف و مدح نفس و لعن
 و طعن بہرہیزد - و نہ بیند و نشنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان
 اورا انچہ راضی است حق تعالیٰ بدان - و از نظر حرام در از کردن
 چشم بر زہرت دنیا و زینت آن پرہیزد - و نظر کند بصنائع و بدائع
 الہی - و ہر ت گیرد از ان - و لازم گیرد دوام مراقبہ و مطالبہ نفس

بحاسبه - و اشارت - یعنی بسمع و بی بصر و سبب است * بیت *
 خداوند ما از کس و ناکسان * کسب و بصیر و علیم و خبیر
 * الحکم * یعنی حاکم است - و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است
 بحکم تشریحی داردی - و حکم کننده است میان خلائق بر رفع قاعده ظلم
 و دفع طریقته جفا - و انصاف ستاننده و مظلومان است از ظالمان
 در روز جزا - و حکم کننده در بقاوت و سعادت بر بندگان - در قاموس
 گفته است که حکم بمعنی قضا است - و در صراح بمعنی منع کردن
 کسی را از بدی بوده است - علمای دین میگویند که از حکم منشعب میشود
 قضا و قدر - پس پذیروی تعالی اصل و دفع اسباب را حکم است
 که عبارت از امر است و کلمه البصیر است - و ذائق اسباب کایه
 مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است - و ترتیب سببات بر
 اسباب لحظه با لحظه تقدیر اوست - و این را بیان نیست که امام
 غزالی در شرح اسمای حسنی آورده - و چون وی تعالی حاکم است
 باید که بنده استسلام کند او را و انقیاد آرد در او را - و راضی باشد
 بقضای او - و برای ذمه خود کند از حقوق - و از خصومات خالق بر خیزد باشد -
 و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف بگاید آرد تا در زمره ظالمان
 محشور نگردد - و در روزی که وی تعالی حکم گردد رسوا نشود -
 و از سبب حکم ازلی هر اسان و اندو هگین باشد * بیت *
 حاکمی که از عدم بوجود * کرد این کائنات را موجود
 * العدل * عدل در اصل بمعنی داد و داد دهنده است - و عدل خدا
 و جور است - و بمعنی استقامت و اعتدال یعنی برابر کردن چیزی را